

# گفتگوی علمی

## منافع ملی و سیاست خارجی؛

رابطه ایران و آمریکا در گفتگو

با دکتر داوود هرمیداس باوند

منافع ملی را راهنمای اصلی رفتار بازیگران در عرصه سیاست بین‌المللی به شمار آورده‌اند که تعریف و تحدید آن، گام نخست در سامان‌دهی سیاستگذاری خارجی به شمار می‌آید. بر این اساس منافع ملی تشکیل دهنده چارچوب تحلیلی کلانی است که کلیه سیاستهایی را که بازیگران مختلف برگرفته‌اند، در درون آن می‌توان تجزیه و تحلیل کرد. در همین باره، در این شماره از فصلنامه مطالعات راهبردی به گفتگو با آقای دکتر باوند در زمینه این چارچوب تحلیلی پرداخته‌ایم و جهت تبیین هرچه بهتر جایگاه منافع ملی، موضوع حساس رابطه ایران و آمریکا را از این دریچه به تحلیل گذارده‌ایم.

شایان ذکر است که این گفتگو برگرفته از جلسه پرسش و پاسخی است که پیش از این در موضوع رابطه ایران و آمریکا، با حضور آقای دکتر باوند برگزار گردیده و پس از ویرایش در دفتر فصلنامه به کسوت کنونی درآمده است.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه: اگر شبکه روابط بین‌الملل را شبکه‌ای مبتنی بر منفعت تفسیر کنیم که در آن واحدهای سیاسی گوناگون بر اساس منافع ملی‌شان، اقدام به برقراری یا قطع روابط می‌کنند، آیا در این صورت می‌توان بر وجود یا نبود رابطه‌ای به صورت کلی و همیشگی حکم داد؟ به عبارت دیگر اصل اولیه در سیاست بین‌الملل امروز همکاری است یا تخاصم؟

● دکتر باوند: در روابط بین‌الملل امروز، میان کشورها نوعی همبستگی و وابستگی گریزناپذیر پدید آمده و با توجه به چنین وضعیتی هیچ کشوری در دنیای امروز نمی‌تواند نه صد در صد خودبسا باشد و نه در یک انزوای دائم زندگی کند و به ویژه در مورد جوامع و کشورهایی که در شاهره تعاملات و برخوردهای بین‌المللی قرار دارند، این مسأله تقریباً نه تنها مشکل است بلکه تا حدود زیادی ناممکن است. با توجه به چنین وابستگی‌هایی، کشورها گریزی ندارند که سیاست خارجی و روابط‌شان طوری تنظیم شود که با این منطق تحلیلی زمان نزدیکی داشته باشند و با توجه به چنین وضعیتی، روابط کشورها اجباراً می‌باید مبتنی بر نوعی همکاری باشد و در نهایت به صورت همزیستی با سایر جوامع و کشورها به سر برد. در محدوده این دو ملاحظه پیچیده به نظر من تنش با برخی از کشورها به شکل مقطعی قابل قبول است و شاید لازم باشد ولی اگر این امر مستمر گردد حاکی از آنست که نقیصه‌ای در سیاست خارجی وجود دارد و باید در پی چاره‌جوی و رفع این مشکل و نقیصه بود.

فصلنامه: در این فضا، جایگاه و شأن آن چه از آن به منافع ملی یاد می‌شود، چیست؟ و اولویتهای هر جامعه در عصر حاضر چه مواردی می‌توانند باشند؟

● دکتر باوند: کشورها در این روابط پیچیده در خصوص منافع ملی‌شان دارای نوعی اولویت هستند و بدون تردید باید توجه بیشتری به تحقق اولویتهای در نیل به اهداف ملی باشد و اگر

کشوری در مناطقی خود را درگیر کند که منافع اساسی و حیاتی وجود نداشته باشد منافع ملی خود را دچار خطر ساخته و در نظام بین‌الملل نیز با مشکل روبه‌رو می‌گردد. در دنیای امروز شاید برخلاف تاریخ اخیر، عناصر تشکیل دهنده منافع ملی کمی جابه جا شده‌اند؛ ضمن این که از میان بقیه عناصر در درجه اول حفظ نظم و امنیت و ایمنی داخلی و خارجی از نظر فیزیکی و رفاه عمومی و اعتلای فرهنگی، امروزه نسبت به سایر عناصر اولویت پیدا کرده است. حتی ما می‌بینیم برخی از کشورها که دارای امنیت مطلق بوده‌اند و به عبارتی ابرقدرت به شمار می‌آمدند و از نظر جایگاه فرهنگی خصوصاً از نظر علوم و تکنولوژی جایگاه مطلوب و پیشرفته‌ای در جهان داشته‌اند، با این همه، به دلیل ضعف در تأمین رفاه عمومی و تأمین توقعات روزافزون جوامع مربوط به خود، مجبور به تجدیدنظر اساسی در ساختار اجتماعی و سیاسی خود شدند.

فصلنامه: با توجه به بحث منافع ملی، جناب عالی چگونه مسأله ایران و آمریکا را تحلیل می‌نمایید؟ به عبارت دیگر آیا این منافع ملی است که یکی را به تلاش برای برقراری روابط و دیگری را به معاوضه هدایت می‌کند یا خیر؟ آیا منطق این دو سیاست یکسان است یا هر موضوع با منطقی جداگانه عمل می‌کند؟

● دکتر باوند: با توجه به این نکات که گفته شد، مسأله ایران و آمریکا را نیز می‌توان از منظر منافع ملی بررسی کرد؛ سرچشمه و آغاز بحران در روابط آمریکا با جمهوری اسلامی ایران به گروگانگیری برمی‌گردد. به نظر من در نتیجه این امر ما از بعد اقتصادی مشکلاتی را پذیرا شدیم هم از نظر ذخائر ارزی و هم از نظر تسهیلات و امکانات برای روابط بازرگانی مالی و تجارتي و بین‌المللی و فراتر از همه جنگ ۸ ساله را به ما تحمیل کردند که آثار انسانی و مادی آن بسیار اساسی است و به دنبال این امر ما به نوعی مورد تحریمات محدود آمریکا قرار گرفتیم. البته انتظار آمریکاییها چنین بود که خواه از بعد داخلی و خواه در پرتو رویدادهای خارجی موفق به بهبود و ترمیم روابط خود با جمهوری اسلامی ایران بگردند و شاید مسأله مک‌فارلین که در مقطعی از جنگ ظاهر شد تا حدودی حکایت از این نفع‌سنجی آمریکاییها دارد و این که بر اساس این روابط ظاهراً پنهان که بعدها تبدیل به روابط آشکار بشود جایگاه مطلوبی در صحنه بین‌الملل به ویژه بعد از فروپاشی شوروی به دست آوردند. انگیزه و هدف اصلی آنها این بود که همسویی نزدیکی بین سیاست‌های کلان ایران با منافع آمریکا در منطقه پدید بیاید و بدین ترتیب تحصیل منافع‌شان

راحتر صورت پذیرد. ولی سیر حوادث چه از حیث داخلی و چه خارجی موجب شد که این مقصود تحقق پیدا نکند و با بر ملا شدن این رابطه پنهانی، حکومت‌های وقت آمریکا را ناچار به پیش‌گیری روند خصمانه بیشتری نسبت به ایران ساخت. چنان که در اوائل جنگ علی‌رغم اعلام بی‌طرفی آمریکا در جنگ، ما شاهد بودیم که آمریکا موضع نسبتاً جدی‌تری به نفع عراق اتخاذ کرد و ایادی منطقه‌ای او هم در همین رهگذر مواضع جدیدی اتخاذ کردند. البته اشغال کویت نکته جدیدی بود که شاید می‌توانست تا حدودی در روابط ایران و آمریکا یک تعدیل نسبی به وجود بیاورد. انتظار آمریکاییها ظاهراً این بود که ایران موضعی در پیش گیرد که همسویی بیشتری با موضع کشورهای غربی بخصوص آمریکا داشته باشد. البته این نکته را نباید فراموش کنیم که طبعاً در مورد اشغال کویت یک همسویی بالفعل پدید آمد که محور و مبنای آن منافع ملی بود. یعنی اگر عراق موفق به هضم کویت می‌شد و یا این کشور به جنگ‌افزارهای کشتار جمعی بیشتری همانند سلاح هسته‌ای دست یافته بود، برای ما اصلاً مطلوب نبود. باید دانست حکومتی مثل صدام حسین در صورت دستیابی به یک سلاح هسته‌ای سعی نمی‌کرد آن را در انبارهای خود ذخیره کند بلکه می‌کوشید از آن در جهت اهداف سیاسی خود بهره‌برداری کند. فراتر از آن، اشغال کویت، عراق را در جایگاه مطلوبی از نظر تولید و صادرکنندگی نفت در جهان عرب، قرار می‌داد تا آن جا که از عربستان هم پیشی گرفته و یک قدرت واقعی خلیج فارس می‌شد. یعنی در هر حال تلاشهای منفی عراق آثار بسیار زاینبار و گرانی برای ما داشت؛ از این رو سیر جریان مبنی بر سرکوبی عراق برای ما مثبت ارزیابی می‌شد. به هر حال تحولات تا حدود زیادی در جهت تأمین بالقوه و بالفعل منافع ملی ما صورت گرفت. در این برهه شاید انتظار غربیها و به خصوص آمریکاییها این بود که موضع ایران شاید به غرب نزدیکتر گردد و حتی اگر مطبوعات خارجی را در این مقطع مطالعه کرده باشیم آنها آشکارا مطرح کردند که ایران می‌تواند غرامتهای جنگ تحمیلی را استیفا کند، حتی من یادم است در نیوزویک نوشته بود که ایران می‌تواند هواپیماهای عراقی فرود آمده در آن کشور را به عنوان جزئی از غرامت خود در ایران نگه دارد، که البته با توجه به بی‌طرفی ایران این امر میسر نبود. به هر حال این نقطه عطفی بود که در خلال آن امکان ترمیم روابط آمریکا با ایران وجود داشت که به جایی نرسید و این مقصود هم آنچنان که انتظار می‌رفت انجام نگرفت. از این زمان به بعد تمام هم و غم دولتمردان و دانشگتن در جهت انتظار در تعدیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت و علت اصلی عملکرد آنها را دقیقاً منافعشان شکل می‌داد که حاضر بودند چنین چرخش‌هایی را در سیاست خارجی خود پدید آورند. شما اگر به نشریات آن دوره آمریکا رجوع کنید، می‌بینید که رفسنجانیسم را یک روند تعدیل‌کننده در خط‌مشی داخلی و خارجی ایران تلقی می‌کردند و انتظار تحقق این موضوع را داشتند.

فصلنامه: علت آن که آمریکاییها چشم امید به پدیده‌ای به نام

رفسنجان‌یسم و تعدیل در سیاستهای ایران داشتند، چه بود؟

● دکتر باوند: برای آمریکاییها از چند نظر تعدیل در سیاست داخلی و خارجی ایران مهم بود؛ از این‌روی آمریکاییها بعد از بحران خلیج فارس قویاً به دنبال آن هستند که در منطقه خلیج فارس به منافع اساسی و حیاتی و تقریباً انحصاری دست یابند به دلایلی که همه ما آگاهی داریم، از آن جمله: منابع نیدروکربن نفت و گاز؛ تقریباً ۶۵ - ۶۰ درصد منابع انرژی نیدروکربنی و بخصوص نفت جهان در این منطقه قرار دارد. دیگر این که در کنترل سیاسی و تا حدودی اقتصادی در این منطقه اهرم فشاری در قبال رقبای اقتصادی خودشان چون کشورهای عضو اتحادیه اروپا و ژاپن در دست خواهند داشت. حال با چنین وضعیتی موضع‌گیری ایران چنان که گفته شد مغایر با این هدف منطقه‌ای آمریکاست.

فصلنامه: آیا در این تفسیر از منافع ملی آمریکا، جایی برای

ملاحظات بیرونی - به طور مشخص اسرائیل - وجود دارد یا خیر؟

● دکتر باوند: نکته دیگر که بخصوص از نظر سیاست بین‌المللی و داخلی آمریکا حائز اهمیت می‌نماید، بحث از اسرائیل و کاهش میزان دشمنی با آن است. ایجاد نوعی همزیستی و همکاری در منطقه بین کشورهای عربی و اسرائیل از چند جهت هم برای اسرائیل و هم برای آمریکا ضروری به نظر می‌رسد: هم از بعد مالی - اقتصادی و هم از جهت سیاسی. فراتر از این، نفوذ صهیونیسم در داخل جامعه آمریکا موجب شده که آمریکا در اتخاذ سیاستهای خارجی خود مخصوصاً در مورد منطقه خلیج فارس و ایران تا حدود زیادی تحت فشار و تأثیر صهیونیسم بین‌المللی قرار بگیرد که به نظر من عامل فشار و عنصر بسیار قابل توجهی است.

فصلنامه: شکست این استراتژی آیا به معنای به بن‌بست رسیدن

فرآیند تحصیل منافع ملی آمریکا بود یا اینکه تمهید دیگری

اندیشیدند؟

● دکتر باوند: انتظار آمریکا که دولت آقای رفسنجانی به مثابه یک روند تعدیل‌کننده در این زمینه عمل کند تا حدود زیادی بر اساس اذعان خودشان قرین توفیق نبود، مضافاً بر این که در

یک تجزیه و تحلیل نهایی به این نتیجه رسیدند که در نهایت موضع آقای رفسنجانی اختلاف آن چنان اساسی - از نظر آنها با موضع گروههایی که یک مقدار نگرشهای متفاوت یا خصمانه‌ای نسبت به آمریکا دارند - نداشته و بنابراین آمریکاییها درصدد برآمدند که از عامل اقتصادی سود بجویند. چنان که گفته شد، امروزه عنصر رفاه عمومی نسبت به سایر عناصر منافع ملی اولویت پیدا کرده است و آمریکاییها کوشیدند از طریق فشار بر این نقطه ضعف در نظام داخلی ایجاد تعدیل کنند و استراتژی مهار دو جانبه در این زمینه بود. البته برای مشروعیت‌دهی به آن، کشورهای جهان را به دو گروه تقسیم کردند که به نظر من این فقط برای ایجاد یک جو کاذب برای مقصود اصلی بود؛ کشورهایی که طاغی یا یاغی هستند: کره شمالی، کوبا، لیبی، ایران و عراق و تا حدودی سوریه را جز این گروه قرار دادند و معتقد بودند رفتار این کشورها مطابق با نظم و نسق و الگوها و قواعد قبول شده بین‌المللی نیست و باید خط‌مشی اتخاذ شود که اینها را مجبور به تغییر روش کند. البته تمام ملاحظات در این گروه ظاهراً به ایران و عراق ختم می‌شد. البته بنظر من قرار دادن عراق و ایران در یک جبهه آن هم تا حدودی با توجه به رویدادهای بحران دوم خلیج فارس بود و جو تبلیغاتی که بر ضد عراق در صحنه بین‌المللی ایجاد شده بوده، از این جو استفاده می‌کنند علیه ایران ولی اصلاً ماهیت مسأله ایران و عراق به طور کلی متفاوت بود. در مورد عراق، آمریکاییها در جنگ خلیج فارس این توانایی را داشتند که صدام را ساقط کنند ولی دلایل و مسائل سیاسی منطقه‌ای خاصی باعث شد که از این اقدام پرهیز کنند. حتی اجازه استفاده عراق از هلی‌کوپتر و هواپیما را برای سرکوب جنبش شیعیان در جنوب دادند. بنابراین هدف اصلی از این مهار دو جانبه تقریباً مهار یک جانبه و آن هم ایران است. اختلاف ایران و عراق در این که در مورد عراق آمریکاییها جواز بین‌المللی یعنی قطعنامه‌های شورای امنیت را نوشتند و هنوز هم از دلیل عدم اجرای صحیح قطعنامه‌ها کماکان فشار به اصطلاح دژور خود را نسبت به عراق اعمال می‌کنند ولی در مورد ایران فاقد چنین جواز بین‌المللی بودند، از این رو برای تحمیل‌های قانونی به ایران آمریکاییها شروع به تبلیغات گسترده‌ای بر ضد ایران و عامل تهدید معرفی کردن آن زدند؛ از جمله حمایت از تروریزم بین‌المللی، تلاش در دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی و فراتر از همه مخالفت با روند صلح خاورمیانه، محور تبلیغات آمریکاییها شد.

بنابراین مقتضای منطقی چنین پدیده‌ای با چنین خصوصیتی این است که تحت فشارهای بین‌المللی قرار بگیرد تا نهایتاً مجبور به پیروی از بقیه بشود. البته در این مهار دو جانبه آمریکاییها مکرراً تأکید کرده بودند که هدف نهایی آنها ناظر به ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی ایران نیست بلکه هم و غم آنها معطوف به تعدیل مواضع جمهوری اسلامی ایران است و به همین دلیل به

شدت از اهم اقتصادی به صورت گسترده‌تری استفاده کردند. بخصوص دست به جلوگیری از سرمایه‌گذاری در ایران زدند چه از طریق شرکت‌های آمریکایی و چه شرکت‌های غیرآمریکایی، سرآغاز این سیاست در قراردادی در مورد بهره‌برداری از نفت فلات قاره بود که با شرکت ظاهراً هلندی کانوگوب منعقد شده بود که البته این شرکت شعبه‌ای از شرکت دوپان بود که در هلند به ثبت رسیده و از نظر حقوقی به هیچ‌وجه در چتر مالیاتی آمریکا قرار نداشت. با این همه آن شرکت را مجبور به چشم‌پوشی از قرارداد منعقد با ایران کردند. همچنین در مورد دیگر کشورهای اروپایی نیز تلاش شد تا از سرمایه‌گذاری در ایران بپرهیزند. ولی این مسأله با مشکل نسبی روبه‌رو شد؛ چراکه سیاست آمریکا به صورت کامل و صد در صد پذیرفتنی نبود و در این میانه آمریکاییها تا حدودی با نافرجامی روبه‌رو شدند و سعی کردند تعدیلی نسبی در موضع اولیه خود نسبت به جمهوری اسلامی ایران نشان دهند. در پی آن در دو زمینه دست به اقدام زدند: یکی این که در کنگره قطعنامه‌ای بر ضد شرکت‌های خارجی که در ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند تصویب شد که ناظر به محدودسازی روابط آنها با آمریکا بود، دیگر این که قطعنامه کنگره بودجه‌ای برای فعالیتهای پنهانی برضد جمهوری اسلامی ایران به C.I.A اختصاص داد.

فصلنامه: به عبارت دیگر، سیاست خارجی آمریکا بر اساس اصل

مهم تحصیل منافع خودش عمل کرده و در این زمینه حتی حاضر شده برای فعالیتهای پنهانی و براندازانه جمهوری اسلامی ایران، اعتبار تخصیص دهد؟

● دکتر باوند: همان‌طوری که می‌دانید رقم ۲۰ میلیون دلار فی‌نفسه رقم قابل توجهی نیست، شاید قیمت یک هواپیمای اف ۱۴ یا ایرباس بالاتر از این باشد؛ دلیل این که آمریکا چنین سیاستی را در پیش گرفت نه ایجاد بنیان مالی برای این اقدامات بلکه انتقال پیامهای خاصی بود که دقیقاً در چارچوب منافع ملی آمریکا قرار داشت. به نظر من آمریکاییها قصد انتقال دو پیام را دارند؛ یکی این که آنها هر چند بارها اعلام کرده بودند که در صدد واژگون کردن نظام جمهوری اسلامی ایران نیستند ولی این هشدار است در این زمینه که در موضع پیشین، تجدید نظر شده است. یعنی اگر تعدیلات نسبی در سیاستها و روشهای ایران انجام نگیرد، آمریکا سیاست تازه‌ای را در پیش خواهند گرفت. نکته دوم به مسائل داخلی آمریکا و به خصوص فشار گروه منتفذ صهیونیست و یهودی در آمریکا برمی‌گردد؛ یعنی این که در قبال فشارهای مستمر اسرائیل، پاسخ مثبت داده شده



است. همان طور که می‌دانید وسایل ارتباط جمعی اعم از سینما، رادیو، تلویزیون و مطبوعات قویاً در دست محافل یهودی آمریکایی است، بنابراین نظر آنها در انتخابات می‌توانست مؤثر باشد. چنان که می‌دانیم حزب دموکرات رابطه تنگاتنگ و نزدیکی با اسرائیل و صهیونیزم دارد و معمولاً رؤسای جمهور دموکرات بیشتر با نظرات اسرائیل موافق بودند. تا جمهوریخواهها؛ با توجه به چنین سابقه‌ای برای حزب جمهوریخواه در آستانه انتخابات لازم دانسته شد که آنها هم موضع مساعدی در قبال خواستها و درخواستهای اسرائیل اتخاذ کنند.

فصلنامه: موضع‌گیری اتحادیه اروپا در قالب منافع ملی این

اتحادیه چگونه قابل تفسیر می‌باشد؟

● دکتر باوند: کشورهای عضو اتحادیه اروپا اعتقاد داشتند که خط‌مشی آمریکا برای تعدیل مواضع جمهوری اسلامی ایران به نتیجه مطلوب نمی‌رسد بلکه بالعکس با وابسته کردن بیشتر جمهوری اسلامی ایران از نظر مالی و اقتصادی، امکان تعدیل تدریجی، بهتر از هر روشی وجود دارد. همچنین در شرایط امروز نیاز امنیتی اروپاییها به آمریکا کاهش یافته و در واقع آنها دیگر زیر ساطور امنیتی آمریکا نیستند. لذا احساس آزادی عمل بیشتری دارند و مایل نیستند دنباله‌رو صرف نظرات آمریکا باشند. البته در عین حال ملاحظاتی هم در مورد خواسته‌های آمریکا دارند و این‌گونه نیست - چنان که بعضاً در رسانه‌های ایران به صورت مبالغه‌آمیزی مطرح می‌شود - که اروپاییها و ژاپن و حتی روسیه و چین موضعی مخالف خواسته‌های ایالات متحده در پیش گرفته‌اند. از بر این شواهد چنین برمی‌آید که موافقت و مخالفت ایشان نیز دقیقاً با توجه به عامل منافع ملی‌شان صورت می‌پذیرد.

فصلنامه: آیا آمریکا در مقام اجرای سیاستهای منفعت‌طلبانه خود

اصول حقوقی و عرف بین‌المللی را گردن نهاده است یا خیر؟

● دکتر باوند: در درجه اول اقدام آمریکا در مورد تحریمها، هم مغایر با عرف و سنت خود آمریکاییهاست که از اواخر قرن نوزدهم در پیش گرفته‌اند و هم مغایر با اصول منشور ملل متحد و اصول پذیرفته شده در سازمان تجارت جهانی و همچنین با تعهدات این کشور در بیانیه‌الجزایر، می‌باشد. در این میان، استفاده از مجوز سازمانهای بین‌المللی همانند سازمان ملل نیز دشوار است، چرا

که اولاً باید برای شورای امنیت ثابت بشود که یک کشور موجب برهم خوردن صلح و ناامنی است که البته برای این منظور نیز در مرحله اول باید شورا طبق ماده ۴۰ اقدام به توصیه بکند و سپس دست به اقدامهای موقت بزند. آن وقت به موجب ماده ۴۱ در فصل هفتم، شورای امنیت می‌تواند تحریمهایی محدود یا تحریمهای اقتصادی یا محدودیتهای ارتباطی و مخابرات و سرانجام قطع روابط سیاسی را تجویز کند.

در این میان روشن است که تحمیل دیدگاههای آمریکا به اتحادیه اروپا و زاین در تحریمهای ایران عملاً خلاف اصول صریح منشور ملل متحد است و بازگامی فراتر از این - مخالف اصول تجارت آزاد است که آمریکا قویاً بر اجرای آن تاکید دارد. خلاصه کلام آن که آمریکا برای تحصیل منافع تازه پدید آمده‌اش حاضر به اتخاذ سیاستی شده است که از حیث حقوقی نمی‌توان برای آن مؤیدی پیدا کرد. از این رو تمام استناد آنها را در این زمینه «منافع ملی» شکل می‌دهد و بس.

فصلنامه: در همین باره عملکرد کشور خودمان را با توجه به

چارچوب منافع ملی چگونه تفسیر می‌نمایید؟

● دکتر باوند: کشورها به ویژه اگر در زمینه‌هایی که منافع اساسی و حیاتی ندارند مواضعی خصمانه اتخاذ کنند، دقیقاً منافع ملی خود را به خطر انداخته‌اند؛ در واقع فرصتهایی را که برای سازندگی و توسعه کشورشان پیش می‌آید عملاً مخدوش ساخته و امکانات زیادی را از دست می‌دهند. مثلاً نمی‌توان منکر شد که برخورد با آمریکا تأثیر منفی و گسترده‌ای در رابطه با کشورهای عربی دارد، به خصوص کشورهای خلیج فارس. همچنین در مورد کشورهای آسیایی میانه و قفقاز و مسأله افغانستان به اشکال مختلف تأثیر منفی خود را نشان داده و در رابطه با کشورهای اروپایی و ژاپن هم بی‌تأثیر نیست. به هر حال آمریکاییها ملاحظاتی را رعایت می‌کنند؛ حتی علی‌رغم این که ما درباره روسیه سرمایه‌گذاری بالایی کرده‌ایم ولی نباید فراموش کرد که روسیه اهل داد و ستد است یعنی اگر به آن نتیجه برسد که امتیازات بسیار گسترده‌تری، در قبال تغییر رفتار یا ارتباطاتش با ایران از قیل آمریکا دریافت می‌کند، ابائی نخواهد داشت که آن داد و ستد را انجام دهند. خود روسها از اصطلاح «بیزینس اپروچ» استفاده می‌کنند. این اصطلاح واژه‌ای است که خودشان در تبیین آن می‌گفتند: مسئله ایدئولوژی کنار «بیزینس اپروچ» ما حساب دو دوتا چهارتا است. روسها دارای این خصوصیات هستند. بنظر من مسأله آمریکا بی‌تأثیر در استمرار

روابط ما با چین و روسیه نیز نخواهد بود. به عبارت دیگر ما باید چارچوب منافع ملی مان را مستقل و مشخصاً تعریف نماییم تا بتوانیم در این قالب به تجزیه و تحلیل تحولات و اخذ تصمیمات بهتر نایل آییم. فراموش نکنیم که شرایط و مقتضیات جهانی متحول اند، و بدون داشتن یک چارچوب مشخص از ارزشها و منافع نمی توان تصمیم گیری خوبی داشت. خلاصه کلام آن که، در بسیاری از فراز و فرودهایی که ما در سیاست خارجی تجربه کرده ایم، نه این که به دنبال منافع ملی نبوده ایم، که این همت و انگیزه وجود داشته است، اما مشکل به نبود ترکیب و چارچوب مشخص از ارزشها و منافع برمی گردد که بعضاً تصمیمات ما را با مشکل مواجه ساخته است.

فصلنامه: با تشکر از جناب آقای دکتر باوند که وقت خود را به ما اختصاص دادند.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی